فقه مذاهب پنجگانه (4)

گیلانی، مدرس

دلیل عقل:اعتقاد جازم ثابت را بچیزی قطع گویند و اعتقاد راجح بدون جرم را ظن و طرف مرجوح او را وهم نامند و آنچه اثبات وجود و عدم آن نزد عقل بر چیزی برابر باشد آنرا شک نامند.

هرگاه مکلفی بحکمی از احکام دینی متوجه شد یا قطع برای او حاصل می‏شود یا ظن یا شک‏ هرگاه قطع حاصل شد قطعش برای او حجت است زیرا خردمندان کسی را که برای او در کاری‏ از کارها قطع حاصل شود و متابعت قطع خود کرد او را ستایش میکنند و اگر مخالفت آن نمود نکوهش.حجت بودن این قطع بر مکلف اثباتا یا نفیا بحکم شارع نبوده چه اگر اثبات آن بحکم‏ او بودی نفی نیز توانستی کرد اما نفی قطع مکلف نمیتواند کرد پس اثبات نیز نمیتواند.بیان ملازمه‏ آنکه هرممکن بالنسبه بقدرت قادر متساوی الطرفین است پس هرچه ترک آن ممکن است فعلش‏ نیز ممکن خواهد بود و هرچه را که قدرت بنفی آن تعلق نگیرد باثبات آن نیز تعلق نخواهد گرفت.

پس هرگاه عقل انسان حکمی از احکام شرعی را به سببی از اسباب دریافت وجوب فرمانبرداری‏ خدا را نیز بدانست دیگر نیازمند بمیانجچی در احکام عقلی میان خود و خدایش نخواهد بود مثلا دریافتی که قمار و استعمال نوشابه‏های الکی زیان‏مند است یا حمایت بیچارگان واجب است دیگر نیازمند نیستی که ترا پیامبری یا معصومی بگوید و در این فعل میانجی شود و اینکه برخی مدعی‏ شده‏اند که از پاره‏ای از اخبار و آثار وجود میانجی ثابت میشود محتاج بتامل بوده زیرا دانستی‏ مخالفت قطع خود نمیتوان کرد.

هرگاه شارع هم این قطع را بعنوان آنکه صفت نفسانی است اعتبار کرد و برای آن‏ لحاظ کشف از واقع را نکرده باشد چنین قطع را قطع موضوع نامند و اگر این قطع را باعتبار آنکه کاشف از واقع است در نظر گرفته باشد آن را قطع طریقی نامند یعنی راه بواقع فرق میان‏ قطع موضوعی و طریقی از وجوهی است یکی آنکه در قطع طریقی و حجت بودن آن فرقی‏ نیست میان قاطع از آنکه عامی باشد یا دانشمند و اسباب آن چه از اسباب متعارف باشد مانند کتاب‏ و سنت و اجماع و دلیل عقل یا قیاس وجه از اسباب غیر متعارف نظیر استفاده از تلفن و بی‏سیم و پیشگوئی منجمان و اخترشناسان و چه در زمان اختیاری و چه اضطراری بخلاف قطع موضوعی که‏ شارع میتواند در آن انواع تصرف را ملاحظه کند مثلا بگوید قطعی که از غیر از قرآن کریم و سنت باشد پذیرفته نیست یا قطع دانا قبول است و قطع نادان درست نیست یا آنکه قطعی که از راه‏ بینه یا حس موضوع فلان حکم است قبول میشود و غیر آن مردود.

چنانکه گفتیم کسی که مخالفت قطع خود کند چه مطابق واقع باشد و چه مخالف آن‏ معاقب است و همچنین هرگاه کسی کثیر القطع باشد جایز نیست مخالفت قطع خود کند بنابر مبنای خردمندان.قطع حاصل از مقدمات عقلیه حجت است خواه از عقلیات صرفه باشد مانند وجوب شناسایی مبدء و علت چونکه دافع بیم از انسان است و خواه غیر عقلی صرف نظیر حکم‏ بر مقدمه واجب،واجب است هرگاه چنین نباشد انسداد باب عقاید لازم آید و تکلیف ما لا یطاق‏ خواهد بود.

 (تجری)

قبح تجری ذاتی نیست بلکه بوجوه و اعتبار است هرگاه فرض کنیم تجری مستلزم‏ عقاب است شاید عقاب بر کاشف است یعنی فعل نه منکشف یعنی ذات چه اگر عقابی فرض شود باید برای امر اختیاری باشد که فعل است نه امر غیر اختیاری که ذات است قائلین به قبح ذاتی تجری‏ گویند هرگاه تجری تصادف با واقع کند اگر چه دو کیفر دارد یکی برای تجری و دیگری برای‏ تصادف با وقاع اما این دو کیفر متداخل است این قول درست نیست زیرا اگر تجری شایسته عقاب‏ عقاب زائدی بر عقاب محض تجری خواسته باشد این را تداخل نمیگویند زیرا هرفعلی که در آن‏ دو عنوان از(قبح)جمع شود عقابش بر آنچه بود بیشتر میگردد.

هرگاه مکلف بحکمی از احکام دینی متوجه شد و برای او ظن حاصل شد پس اگر از طرف شارع در آن مسأله اماره‏ای نصب شده باشد بدان عمل میکند و نوبت عمل بظن نمیماند و اگر اماره‏ای در آن حکم نرسیده آن ظن شرعا برای مکلف حجت است زیرا باب علم بر او منسد است ناگزیر عمل بظن ثابت چه اگر عمل بآن نکند یا به پستر از آن عمل میکند که وهم باشد یا کلیتاترک تکلیف خواهد کرد لیک با بودن ظن نوبت بوهم نخواهد رسید چونکه ظن اقویست.از وهم،و ترک تکلیف نیز مشکل است زیرا لازم آید ترخیص فعل حرام واقعی و ترک واجب واقعی.

پس تعبد باماره غیر علمی مانند خبر واحد که از آن ظن حاصل میشود در حجت نظیر قطع نیست‏ و اثبات حجیت برای آن نیازمند بجعل شارع است.تعبد بخبر بر دو وجه تصویر میشود یکی‏ وجوب عمل بدان از لحاظ کشف از واقع ظنی که جز کشف واقع مصلحت دیگری ندارد.دوم‏ وجوب عمل بدان ازآن‏رو که بسبب قیام آن اماره مصلحت راجحه بر مصلحت واقعی که در صورت‏ مخالفت اماره پدید آید از میان خواهد رفت مانند پدید شدن در وجوب نماز آدینه بگذارش دادن‏ فرد عادلی مصلحت راجحه بر مفسده در فعل آن بر تقدیر حرمتش.

پس تعبد بظنی که از طرف شارع و قانون‏گذار دلیلی بر قبول آن نرسیده باشد عمل‏ بآن ظن باطل است بادله شرعیه از قرآن کریم مانند آیات ناهیه 1-قل الله اذن لکم ام علی الله‏ تفترون.وجه استدلال بآن.آنچه از قانونگذار دستورش نرسیده نسبت دادن باو افترا شمرده‏ میشود.2-اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم 3-ان یتبعون الا الظن 4-ان الظن لا یغنی‏ من الحق شیئا و از سنت دلیلی است که علماء مذهب جعفری از امام صادق روایت کرده‏اند که در عداد قضاة از اهل دوزخ گفته:و رجل قضی بالحق و هو لا یعلم.و از اجماع یکی از فقهای جعفری نقل کرده‏ که عدم جواز عمل بظن نزد عوام بدیهی است تا چه رسد بخواص.دلیل عقل بر قبح عمل بظن‏ آنکه خردمندان تقبیح میکنند کسی را که چیزی را بجای آورد در صورتیکه نمیداند قانونگزار نیست زیرا فرق است میان چیزی که مکلف آنرا بجای میآورد باحتمال آنکه شاید خواسته شده‏ باشد و بجای آوردن چیزی بطریق التزام که آن را قانونگزار خواسته با عدم علم بخواستن او از مکلف.

هرگاه ظنی که حجت بودن آن از قانونگذار رسید باشد در اصطلاح فقها آن را ظن‏ خاص گویند مانند ظنی که از خبر واحد و ظواهر قرآن کریم و اجماع منقول و غیرها حاصل‏ شود.ظنی که حجت بودن آن از سوی قانونگزاری نرسیده باشد در اصطلاح فقها آنرا ظن عام و خاص بر اراده و خواست قانونگزار حجت شده و بجای قطع پذیرفته ازاین‏رو در همه جا حجت‏ است چه مکلف برای بدست آوردن واقع راه دیگری داشته باشد یا نداشته.این خلاصه گفتار در باب حجت ظن بودن.اما آنانکه انسدادی هستند یعنی کسانیکه گویند در علم و علمی بر ما منسد است‏ ایشان بمطلق ظن عمل میکنند.

هرگاه مکلف بحکمی از احکام دینی متوجه شد دچار شک گردید دسته‏ای از فقهای‏ اسلام اصولی برای مکلف شاک در این هنگام وضع کرده‏اند بنام اصول عقلیه چون بنای آنها روی‏ عقل است و اصول علمیه نیز نامیده‏اند زیرا اساس عمل مکلف بر آنها قرار خواهد گرفت و اینها چهار است:اصل برائت و اصل احتیاط یا قاعده اشتغال و اصل تخییر و اصل استصحاب.فرق این‏ اصول با ادله از چند راه است:یکم دلایل قطعی دلائلی است که در حد ذات خود مفید قطع باشد مثل نصوص قرآن و اخبار متواتره و اجماع محصل.دوم دلائل ظنی خاصه با..امارات ظنیه دلائلی‏ است که مفید ظن معتبر باشد یعنی ظن حاصل از آنها از طرف قانونگزار تایید شده مثل:اجماع‏ منقول و اخبار احاد و ظواهر قرآن کریم،قاعده ید و شهادت عدلین.سوم دلائل عقلی اجتهادی‏ که دلائلی است که از طرف قانونگزار تائید نشده لیک بحکم عقل از راه ضرورت معتبر شده است‏ مانند:غلبه شهرت و قیاس و استقراء این سه قسم از دلائل همه عنوان کاشف از واقع را دارد با این‏ فرق که نخستین کاشف بوجه تام است لیک دومین و سومین کاشف ناقصی از واقع است.چهارم: اصول عملیه با دلائل عقلیه اصولی است که از راه عقل تأسیس شده و قانونگزار آنها را تایید کرده کار این اصول عملیه حجت بودن آنها در موارد شرع نه از جهت کاشف بودن از واقع‏ است بلکه تنها احکام ظاهری مکلف را تعیین میکند چه با واقع مطابقت کند و چه نکند.نتیجه‏ دلائل قطعی طریق بواقع است و امارات ظنی بجعل قانونگزار طریق واقع است و دلائل اجتهادی‏ بنظر عقل طریق بواقع است اما اصول عملی از باب موضوع میباشد بعبارت دیگر دلائل قطعی و ظنی و عقلی اجتهادی بیان احکام واقع قانونگزار را میکند و اصول عملی بیان احکام ظاهری‏ قانونگزار.

وجه حصر اصول عملیه را در چهار چنین گفته‏اند:هرگاه شک در اصل تکلیف باشد و حالت سابقه نیز نداشته باشد مجرای اصل برائت است و اگر شک در مکلف به باشد و دوران امر میان‏ وجوب و حرمت باشد و جمع میان آنها ممکن نباشد مجرای اصل تخییر است و اگر شک در مکلف‏ به باشد و دوران میان وجوب و حرمت باشد لیک قابل جمع است آنجا مجرای اصل احتیاط خواهد بود و اگر شک در مکلف به باشد و حالت سابقه داشته باشد آنجا مجرای اصل استصحاب است.

خلاصه اصل برائت دو شرط دارد یکی عدم حالت سابقه دوم شک در اصل تکلیف و اصل تخییر سه‏ شرط عدم حالت سابقه و شک در مکلف به بعدم جمع میان وجوب و حرمت و اصل احتیاط عدم‏ حالت سابقه و شک در مکلف به و امکان جمع میان وجوب و حرمت واصل استصحاب دو شرط شک در مکلف به باشد و حالت سابقه نیز داشته باشد.

مقصود از اصل برائت آنست که ذمهء مکلف از تکلیف بریست زیرا شک در تکلیف‏ الزامی هرگاه حالت سابقه نداشته باشد یا شبههء تحریمیست یعنی حکم در آن دائر میان حرمت‏ و غیر وجوب است یا میان وجوب و غیر حرمت است و یا شبهه موضوعی است و علت اختلاف در هر یکی یا برای فقدان نص است یا اجمال آن یا تعارضش که مجموعا شش صورت است:یکم(شبهه تحریمی‏ یا فقدان نص)مثلا مکلف در کشیدن سگار شک میکند آیا حکمی برای کشیدن آن از قانونگزار رسیده یا نی.دانشمندان اسلام در این مساله دو دسته‏اند دسته‏ای که ایشان را اصولی و اهل‏ اجتهاد میگویند و دسته دیگر را محدث و اخباری،دسته اول گویند در همه شبهات تحریمی اصل‏ اباحه است یعنی برای مکلف در چنین جاهائی ارتکاب فعل جایز است تا دلیل برخلاف آن پیدا شود و بچهار دلیل استدلال کرده‏اند از قرآن:لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها،یعنی خدا تکلیف‏ نمیکند بنده را مگر بچیزی که حکم آنرا داده باشد و از سنت حدیث نبوی مشهور که فریقین‏ آنرا نقل کرده‏اند:رفع عن امتی تسعة اشیاء الخطاء و النسیان و ما استکر هوا علیه و ما لا یعلمون‏ و ما لا یطیقون و ما اضطروا الیه و الطیره.